



مهمترین مشکل فلسفه، معنای زندگی است/ معنای زندگی از نظرگاه مولانا

مصطفی ملکیان گفت: مهمترین مشکل فلسفه، معنای زندگی است و اگر فلسفه مسئله معنای زندگی را حل کند، بزرگترین خدمت به بشریت را کرده است. ایماژ مولانا انسان را به عاشقی در غریبستان تشبیه می‌کند.

مصطفی ملکیان گفت: مهمترین مشکل فلسفه، معنای زندگی است و اگر فلسفه مسئله معنای زندگی را حل کند، بزرگترین خدمت به بشریت را کرده است. ایماژ مولانا انسان را به عاشقی در غریبستان تشبیه می‌کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، بیست‌وششمین نشست از سلسله نشست‌های رستخیز ناگهان با عنوان «زندگی: معنا داری یا معنا دهی: معنای زندگی از نظرگاه مولانا» با سخنرانی مصطفی ملکیان شامگاه دوشنبه ۲۹ دی ماه در تالار ایوان شمس برگزار شد. در ابتدای این نشست، وی با اشاره به چگونگی معنای زندگی گفت: در ابتدا باید ببینیم معنای زندگی چیست؟ آیا معنا در زندگی وجود دارد و تنها باید آن را کشف کرد و یا اینکه هر کس باید معنای زندگی را جعل کند، بنابراین یا در زندگی چیزی وجود دارد که کشف شده و ما باید تنها از آن با خبر شویم و یا اینکه معنایی در کار نیست و ما باید خودمان این معنا را کشف کنیم.

وی گفت: آلبرکامو فیلسوف اگزیستانسیالیست و اخلاق‌گرای فرانسوی معتقد است مهمترین مشکل فلسفه، معنای زندگی است و اگر فلسفه مسئله معنای زندگی را حل کند، بزرگترین خدمت به بشریت را کرده است. در مقابل اگر فلسفه مسئله معنای زندگی را حل نکند و بزرگترین مسائل را حل کند باز هم کار چشمگیری برای بشریت نکرده است. من از این جهت همدلی بسیاری با کامو دارم. من در مقاله جدیدم درباره معنای زندگی نشان دادم که اگر مسئله معنای زندگی بخواهد روشن شود باید ۸۰ مسئله دیگر را نیز روشن و حل کنیم.

ملکیان با بیان اینکه در کتاب‌های فلسفه مسئله معنای زندگی، سه معنا دارد توضیح داد: لفظ معنا در ترکیب مضاف و مضاف الیهی معنای زندگی، خودش سه معنا دارد؛ بنابراین کسانی که از معنای زندگی سخن می‌گویند باید مشخص کنند که مقصودشان از معنای زندگی چیست؟

وی درباره نخستین معنای، معنای زندگی توضیح داد: گاهی منظور از معنای زندگی بدین معنی است که آیا زیستن ارزش دارد و آیا به صرفه است که ما به زندگی خودمان ادامه بدهیم. فهم این مساله ناشی از مساله دیگر با عنوان عقلانیت عملی است. عقلانیت عملی نیز بدین معنی است که دست به کاری نزنید که هزینه‌اش بیشتر از فایده‌اش شما باشد و اگر دست به کاری زدید که هزینه‌اش بیش از فایده‌اش بود فوراً آن را متوقف کنید. بر اساس عقلانیت عملی اگر زیستن را یک کار بدانیم باید بگوییم که با ما با قصد خود به این کار مشغول نشدیم و توسط پدر و مادر به این دنیا آمادیم، از سوی دیگر اگر بخواهیم از این کار دست بکشیم باید خودکشی کنیم. حال اگر خودکشی نکردیم یعنی اینکه فایده زندگی بیش از هزینه‌اش برای ما بوده است. این پژوهشگر فلسفه و اخلاق در بخشی از سخنانش به معنای دوم زندگی در کتاب‌های فلسفی اشاره کرد و گفت: معنای دیگر زندگی، هدف زندگی است، بدین معنی که هدف از زندگی چه باید باشد و من در زندگی چه هدفی را باید دنبال کنم؟ هدف در زندگی باید قابل تحصیل باشد. ثانیاً باید هدفی باشد که از همه هدف‌های دیگر برتر باشد و آن هدف نباید به گونه‌ای باشد که ما در کوچه زندگی مجبور شویم همدیگر را لگدمال کنیم. فیلسوفان درباره این که هدف زندگی چه باید باشد که این سه ویژگی را داشته باشد سخن‌های بسیاری گفته‌اند.

ملکیان افزود: اما معنای سوم معنای زندگی کارکرد آن است. این بدین معنی است که زندگی من نوعی در تاریخ و نوع بشر چه کارکردی داشته و اساساً نوع بشر از روز نخست پیدایشش چه کارکردی برای کیهان و کل عالم داشته است. ما نباید فکر کنیم که این سه معنای، معنای زندگی از همدیگر مستقل هستند و یا اینکه راه حل یکی را برای دیگری استفاده کنیم.

وی با بیان اینکه بحثش درباره معنای زندگی، به معنای ارزش زندگی است یادآور شد: در اینجا می‌خواهم به مسئله ارزش زندگی از زاویه جدیدی نگاه کنم و آن این است که شما از خودتان چه تصویر و ایماژی در دنیا دارید؟ متفکران، اندیشمندان و عارفان مختلف در طول تاریخ ایماژهای مختلفی از خودشان در دنیا داشته‌اند. به طور مثال برخی خود را به پرنده‌ای در قفس، برخی دیگر به زندانی در زندان، برخی دیگر به پرنده‌ای در دام و ... تشبیه کردند. این وجه تشبیه در هر ایماژ می‌تواند سوالات مختلفی را برای ما ایجاد کند. به طور مثال اگر شما پرنده‌ای در قفس هستید، قفس شما از جنسی است و چه چیزهایی برای شما قفس درست کرده است.

وی با اشاره به بحث ایماژ گفت: حال در اینجا سوال این است که ایماژ مولانا چیست؟ برخی می‌گویند مولانا ایماژی افلاطونی دارد و خود را پرنده‌ای در قفس و یا زندانی در زندان می‌بیند. در کل مثنوی معنوی و کلیات شمس این دو ایماژ تایید می‌شود. به عقیده من اشعار مولانا در قالب مثنوی معنوی موید این است که ایماژ مولانا انسان را به عاشقی در غریبستان تشبیه می‌کند. با کند و کاو در آثار مولانا باید دید این ایماژ درست یا خیر. تقریباً بیشتر شارحان و مفسران مولانا معتقدند که نی‌نامه مولانا یعنی ۱۸ سطر نخستین مثنوی معنوی کل پیام مولانا است. در تمامی کتاب‌های او مانند مجالس، فیه ما فیه، مکتوبات، کلیات شمس و ... شرح این ۱۸ سطر است. اما شکی نیست که بخش مهمی از نی‌نامه درباره اندیشه عاشقی در غریبستان است. ملکیان تصریح کرد: در نی‌نامه می‌گوید «کز نیستان تا مرا بریده‌اند» بدین معنی که من به دلخواه خودم به این دنیا نیامدم.

در کلیات شمس در داستانی به نی‌نامه پاسخ داده می‌شود و مولانا در آنجا می‌گوید که معشوق یعنی خدا، بنا به مصلحت جویی مرا به این دنیا فرستاد و گفت من از جدایی تو اغراضی دارم و فعلاً باید از من جدا شوی. در اینجا گفته می‌شود که خدا می‌گوید تو از من جدا می‌شوی تا سفر کنی و در آن سفر پخته شده و به تکامل برسی.

وی در ادامه افزود: در کل آثار مولانا این ۱۰ شاخصه وجود دارد و جریان و دوران دارد. نخستین شاخصه این است که کسی که در غریبستان است دچار درد و اندوه می‌شود پس از نظر مولانا ما نیز در این دنیا دچار رنجیم. شاخصه دوم این است که عاشق در غریبستان اشتیاق رفتن دارد، چون میلی به ماندن در آنجا ندارد پس از نگاه مولانا انسان میلی به ماندن در دنیا ندارد. در شاخصه سوم فردی که در غریبستان است آرامش و سکون خاطر ندارد، چون هیچ را متعلق به خود نمی‌داند و نمی‌تواند با آن انس بگیرد.

این استاد فلسفه تأکید کرد در شاخصه چهارم نیز فرد در غریبستان به همه چیز به چشم زودگذر نگاه می‌کند و برای چیزی اهتمام ندارد. شاخصه پنجم این است که در غریبستان نه ما زبان آنها را می‌فهمیم و نه آنها زبان ما را می‌فهمیم پس باهم تفاهم نداریم. در همین جاست که مولوی در اشعارش می‌گوید من و مردم مثل آب و روغن هستیم. اگر در کشوری غریب باشید نیاز به راهنما دارید چون هیچ نقشه‌ای ندارید به همین دلیل است که مولانا می‌گوید در این راه باید مرید و شیخ داشته باشید. شاخصه هشتم این است که شما وقتی به جای دیگری سفر می‌کنید مقام والایی که در جای قبلی بودید به چشم نمی‌آید، بنابراین عاشق در غریبستان بی‌ما و بی‌من است و تمام باد و بروتش می‌ریزد.

ملکیان تصریح کرد: وقتی در کشور غریبی هستیم نظاره‌گر هستیم و خودمان را در هیچ چیز دخالت نمی‌دهیم. بنابراین مولانا نیز می‌گوید در این دنیا تنها نظاره‌گر است و کاری به کار دیگران ندارد. اما در شاخصه دهم عاشق در غریبستان از رفتن استقبال می‌کند پس مولانا از مرگ استقبال می‌کند.

وی در پایان تأکید کرد: انسان کامل از نظر مولانا انسان غریب‌تر است به همین دلیل او شمس را غریب‌ترین غریب می‌داند. یعنی از نگاه او شمس انسان کاملی است. پس ارزش زندگی از نظر مولانا این است که به وطن خودمان برگردیم.